

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۳

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

دین و دین‌داران در نگاه صدرالمتألهین شیرازی

ابراهیم نوئی*
محمد مهدی باباپور گل افشانی**

چکیده

آثار صدرالمتألهین شیرازی مجال برداشت‌های مختلف از مفهوم دین را برای مخاطبان فراهم آورده است، زیرا عبارات وی گاهی دین را «تسلیم»، برهه‌ای «ایمان» و زمانی «شریعت» معرفی می‌کند. تعریف‌ها و برداشت‌هایی که هیچ یک خالی از ملاحظه نیستند. به‌رغم این می‌توان تعریف مرضی وی از دین را چنین دانست: دین قانون و برنامه‌ای است که از سوی پروردگار و به واسطه انسان برگزیده‌ای که نبی یا رسول نامیده می‌شود به منظور سامان‌بخشی به امور فردی و اجتماعی خلق در حین حیات و پس از آن و رساندن آنان به کمال و سعادت شایسته‌شان - در دو بعد نظری و عملی نفس - فرستاده می‌شود. صدرا وارد مباحث مهم دیگری در شناخت دین نیز شده است. او هم اقسام گزاره‌های دین را تبیین کرده است و هم نسبت میان آنها را به خوبی نشان می‌دهد. وی مراتب تکاملی دین، انبیا و امت‌هایشان را روشن ساخته است؛ همچنانکه به تفصیل در باب درجات دین‌داران و نسبت میان آنها هم سخن می‌گوید. نوشتار حاضر می‌کوشد اندیشه‌های صدرا در محورهای مزبور را با کاوش آثار متعدد این حکیم مسلمان بررسی کند.

کلید واژه‌ها: دین، دین‌داران، صدرالمتألهین شیرازی، متکلم، فیلسوف، عارف.

Ebrahim.noei@yahoo.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)
** عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۷

مقدمه

بسیاری از مباحث فلسفه دین و کلامی در رتبه‌ای متأخر از شناخت درستی از مفهوم دین و آگاهی‌های بایسته و کافی نسبت به دین‌داران قرار دارند. مباحثی از قبیل اینکه دین چیست؟ چه نسبتی با مفاهیمی از قبیل اسلام و ایمان دارد؟ ابعاد و اقسام گزاره‌های آن کدامند؟ آیا دین در زمان‌های مختلف واحد و ثابت است یا همراه با تکامل بشر روندی تکاملی را پیموده است؟ در صورت پذیرش فرض دوم، آیا باید ملتزم شویم که رهبران و پیشوایان دین‌های مختلف، در یک درجه از قرب به خداوند قرار دارند یا برخی از آنها نسبت به بعضی دیگر تفضیل یافته‌اند؟ در مورد امت‌های آن انبیا چه قضاوتی می‌توان کرد؟ آیا می‌توان در اینجا هم از مراتب سخن گفت و برخی را بر برخی دیگر مقدم دانست؟ ملاک این تقدم چیست؟ دین‌داران و پیروان (اعم از عوام از مردم و اهل علم) را در چه دسته‌هایی می‌توان مرتبه‌بندی کرد؟ کدام یک از این دسته‌ها بر دیگری تقدم دارد؟ پرسش‌هایی از این قبیل جزء نخستین مسائلی هستند که می‌تواند هر متدینی را در بدو ورود به مباحث اعتقادی به خود مشغول دارد. شاید بتوان بهترین پاسخ‌ها را نزد اندیشمندانی یافت که ضمن آشنایی و انس بسیار با قرآن و حدیث و تسلط بر مباحث کلامی، عرفانی و فلسفی می‌کوشند به مناسبت‌های مختلف به مسائل فوق پاسخ دهند. در این میان شاید نتوان انگشت اشاره را به سوی اندیشمندی چون صدرالمتهلین شیرازی نشانه گرفت؛ زیرا نوشته‌های او آکنده از توجهات وی به مفهوم دین و مراتب تکاملی آن و پیشوایانش و امت‌هایشان و نیز گونه‌های گزاره‌های دینی است. او مراتب متعدد دین‌داران را هم به مناسبت‌های مختلف و به تفصیل تبیین کرده است. نوشتار حاضر می‌کوشد با کاوش در آثار این حکیم مسلمان، اندیشه‌های وی در زمینه‌های مزبور را مورد بررسی قرار دهد و بدین وسیله گامی سودمند را در فراهم‌سازی بسترهای مناسب برای کاوش اندیشه‌های دین‌شناسانه این حکیم مسلمان ارائه کند.

۱. چیستی دین

۱.۱. صدرا و معنای لغوی دین

نوشته‌های مختلف صدرا حکایت از توجه فراوان وی به معنای لغوی واژه عربی دین

(به کسر دال) و تطور دیدگاه او دارد. در چهل و چند سالگی که به تفسیر آیه الکرسی اشتغال داشت، به صراحت می‌گفت معنای اصیل دین «عادت و شأن» است و دین در معانی «جزا» و «طاعت» صرفاً در حد استعمال (و نه در حد وضع) کاربرد دارد (صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۹۰، ۵۹).

او در ۱۰۴۴ هجری زمانی که شصت و پنج سال داشت و بر اصول کافی شرح می‌نوشت در باب معنای لغوی دین سه بار سخن گفت. ظاهراً در دو بار نخست درصدد بر شمردن همه معنای لغوی دین نبوده است.

۱. گاهی فقط می‌نوشت دین به معنای «طاعت» است و اشاره‌ای به مطابقت این کاربرد با وضع یا استعمال و نیز معنای «عادت و شأن» نمی‌نمود (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۵، ۵۳۳).

۲. زمانی فقط می‌نوشت دین به معنای «عادت و شأن» است و متعرض این مهم نمی‌شد که آیا «طاعت» هم معنای موضوع له دین است یا اینکه کاربرد دین در این معنا صرفاً به حد استعمال رسیده است؟ (همان، ص ۱۶۳).

۳. گاهی صریحاً می‌گفت دین در لغت دو معنا دارد: «عادت و شأن» و «طاعت» (همان، ج ۴، ص ۹۴ و ۴۰۰ - ۳۹۹؛ ج ۲، ص ۳۸۶؛ ج ۳، ص ۱۰۱).

شاید بتوان - با کنار نهادن مواردی که صدرا درصدد برشماری همه معنای دین نیست و با نظر دوختن به مواردی که می‌کوشد همه معنای دین را برشمارد - در توجیه این اختلافات گفت: صدرا اگرچه در چهل و چند سالگی ریشه لغوی دین را «عادت و شأن» می‌دانست؛ عبارات او در شصت و پنج سالگی بدان انجامید که معنای «طاعت» قابل ارجاع به معنای «عادت و شأن» نیست و باید از هر یک از این معانی به عنوان معنای ریشه‌ای دین سخن گفت و کاربرد دین در این دو معنا برآمده از اشتراک لفظی دین در دو معنای موضوع له است.

فارغ از اینکه معمولاً صدرا را یک مرجع در تعیین معنای موضوع له لغات نمی‌شناسند و نمی‌توان به طور قاطع گفت وی این معانی را با التفات به کدام یک از منابع لغت ارائه کرده است؛ باید گفت فراوانند کتب لغتی که برای دین مجموعه‌ای از معانی مانند «رویه و عادت»، «جزا و مکافات»، «اطاعت» (در مقابل معصیت)، «ذل و انقیاد»، «چیرگی و

برتری»، «تدبیر امور» و «وسیله پرستش خداوند» را بر شمرده‌اند (زمخشری، ۱۴۰، ابن منظور، ج ۴، ص ۴۶۲-۴۵۸؛ فخرالدین طریحی، ج ۶، ص ۲۵۳-۲۵۰؛ عمید، ج ۱، ص ۹۹۴). اما ابن فارس (۳۹۵ق)، مشهورترین لغت شناس عرب، که معمولاً استعمالات مختلف یک لغت در معانی مختلف را به معنای واحدی باز می‌گرداند صریحاً اعلام می‌کند که از میان معانی مذکور، «ذل و انقیاد» اصل و ریشه و جنس برای سایر معانی است و از این رو باید دین را به معنای «طاعت» دانست (ابن فارس، ج ۲، ص ۳۱۹). فیومی (۷۷۰ق)، لغت شناس نامدار عرب، نیز تنها همین معنا را برای «دین» ذکر کرده است (فیومی، ج ۱، ص ۲۰۵).

به اعتقاد ابن فارس، حتی اگر هم استعمال کلمه «دین» در معنای «عادت و شأن» صحیح هم باشد، از آن رو قابل ارجاع به معنای «طاعت» است که نفس انسانی هنگامی که به چیزی عادت نمود، در برابر آن منقاد می‌شود و به طاعت از وی روی می‌آورد (ابن فارس، ج ۲، ص ۳۱۹). روشن است که اعتماد به سخن لغت شناسان پرآوازه ای چون ابن فارس و فیومی، از اطمینان به سخن نهایی صدرای مبنی بر اشتراک لفظی واژه دین بین دو معنای «طاعت» و «عادت و شأن» خواهد کاست.

۲.۱. معنای اصطلاحی دین در نگاه صدرای و بررسی آن

۱.۲.۱. تعریف صدرای از دین

به طور کلی ممکن است کسانی از عبارات‌های مختلف صدرای، سه برداشت را به عنوان تعریف اصطلاحی وی از دین قلمداد کنند که عبارت‌اند از:

الف. دین: تسلیم. برخی سخنان صدرای نشان از آن دارد که وی دین را فرمانبرداری از دستورات شارع و تسلیم و رضا به خواست او می‌شناسد. پاره‌ای از این عبارات چنین‌اند: «دین همان استسلام نسبت به اوامر شارع در ظاهر و تسلیم نسبت به احکام حق تعالی در باطن است.» «دین همان استسلام نسبت به اوامر شارع در ظاهر و تسلیم در برابر احکام حق تعالی در باطن است.» (صدرالدین شیرازی، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۹۱)؛ «دین در حقیقت همان تسلیم و رضاست...» (همانجا).

چنانکه پیداست این تعریف از دین با طاعت به عنوان یکی از معانی لغوی دین مناسبت دارد. البته از آن رو که پیروی از شریعت، نوعی طاعت مخصوص است، باید گفت

شارع لفظ دین را - که در مطلق معنای طاعت به کار می‌رود - به یکی از مصادیق خاص آن تخصیص زده است. کثرت چنین استعمالی از سوی شارع موجب می‌شود که کاربرد دین در این معنای خاص، حقیقت شرعیه شمرده شود و متبادر از لفظ دین (در حال اطلاق) همین معنای خاص باشد (همو، شرح اصول کافی، ج ۴، ص ۹۴).

ب. دین: ایمان. برخی عبارات صدرا به نحوی گویای هم معنایی دین با ایمان است: «دین در حقیقت همان ایمان است...» (همان، ج ۱، ص ۵۴۳)؛ «همانا دینی که اهل بیت نبوت و ولایت سلام الله علیهم اجمعین برآوردند همان ایمان حقیقی است...» (همان، ج ۳، ص ۳۹۱).

البته صدرا بارها هم گفته است که علم و اعتقاد مدلول هر یک از دین (همان، ج ۱، ص ۵۴۳) و ایمان (همان، ج ۲، ص ۵۱۰ و ۵۶۷؛ ج ۴، ص ۳۶۷ و ۳۸۵ و ۳۸۹؛ همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۷۹؛ ج ۳، ص ۱۷۶-۱۷۵) هستند.

ج. دین: شریعت. صدرا گاهی دین را مفرد ادیان و به معنای شریعت و قانون صادره از سوی پیامبران می‌داند «دین - که جمع آن ادیان است - به معنای شریعت صادر شده به واسطه رسولان الهی علیهم السلام است» (همو، شرح اصول کافی، ج ۴، ص ۹۴) شریعت نیز در نگاه وی امری ربانی و وحیی الهی است که از ناحیه خداوند آمده و واسطه نزول آن فرشتگان و انبیانند (همو، الشواهد الربوبیة، ص ۳۷۵).

۲.۲.۱. بررسی تعاریف صدرا از دین

دو برداشت اول را نمی‌توان به آسانی حمل بر تعریف اصطلاحی دین در نظر صدرا نمود؛ بلکه عبارات صدرا در این دو دسته بیشتر ناظر به یکی از معانی دین در لغت؛ یعنی معنای طاعت و فرمانبرداری و مراتب ظاهری و باطنی آن است. از این رو وصف دین به تسلیم می‌تواند ناظر به مرتبه ظاهری طاعت باشد؛ همچنانکه وصف آن به ایمان ناظر به مرتبه قلبی و درونی طاعت است.

افزون بر این، حتی اگر کسی بر انتساب برداشت‌های سه‌گانه فوق به صدرا به عنوان تعریف اصطلاحی دین، اصرار داشته باشد، باید به وی گفت این سه برداشت را نمی‌توان خالی از ملاحظات زیر دانست.

الف. تعریف دین به تسلیم رویکردی غایت گرایانه دارد و در پی تبیین علت غایی دین است. تسلیم نسبت به اوامر و نواهی شارع چیزی جز تدین نیست. از این رو نمی‌توان تعریف فوق را تعریفی حقیقی برای دین تلقی کرد؛ چرا که میان التزام و تسلیم نسبت به مفاد یک گزاره (موحدانه زیستن) و خود آن گزاره (توحید مثلاً) - فارغ از پای‌بندی یا عدم پایبندی به آن - تفاوت وجود دارد (جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۲۶-۲۷).

افزون بر تعریف فوق درصدد کشف ماهیت دین در عالم واقع و نفس‌الامر و یا در مقام نزول بر قلب پیامبر و پیش از ابلاغ وی به مردم نیست؛ بلکه تنها به مرحله وصول دین به مردم و قرار گرفتن آنها در مقام امتثال التفات دارد؛ هم‌چنان که ناظر به دین‌های باطل هم نیست.

ب. تعریف دین به ایمان را هم نمی‌توان مقصود نهایی صدرا به عنوان تعریف اصطلاحی دین دانست. این برداشت از آن رو برداشتی نادرست است که از تفاوت نهادن میان علم و اعتقاد و متعلق آن و تعیین مدلول حقیقی دین قاصر است و نمی‌تواند میان دین و معرفت دینی تفاوت بنهد. علم و اعتقاد به یک گزاره (به معنای تصور اجزای یک گزاره و نسبت میان آن اجزا و تصدیق یا تکذیب آن نسبت) در رتبه بعد از آن گزاره به خودی خود است و می‌توان از دین، فارغ از آگاهی و اعتقاد انسان‌ها به آن سخن گفت. هم‌چنین دین در تعریف مزبور شامل دو مرتبه وصول دین به مردم و مرتبه مکشوف دین می‌شود و شامل مرتبه واقعی و نفس‌الامری دین و نیز مرتبه ابلاغ آن به نبی و مرتبه قبل از ایصال آن به مردم نمی‌شود؛ هم‌چنان که نمی‌تواند شامل مرتبه امتثال و پایبندی به دین گردد. برخی از بزرگان کنونی حکمت متعالیه تعریف دین به تدین و ایمان را چنین نقد کرده‌اند:

جعل و تدوین دین کار خداست؛ اما تدین و ایمان فعل بشر است. بنابراین همان طوری که دین و مبدء فاعلی آن با هم متفاوتند؛ دو امر دین و تدین نیز کاملاً متمایز و از هم جدا هستند (همو، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۲۱-۲۰).

شواهدی از قرآن را نیز می‌توان بر تفکیک میان دین و علم و اعتقاد به آن نشان داد. مطابق آیه «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ . وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل/ ۱۴-۱۳) فرعون و قومش علی‌رغم اینکه به مفاد گزاره‌های دین موسی آگاهی و یقین داشتند، از باب ستیز و سرکشی وارد شدند. بر این اساس در گام اول اصل

دین به آنها القا شده است، در گام دوم به آن یقین پیدا کرده‌اند و در گام سوم به رویارویی برخاستند.

ج. تعریف دین به شریعت شامل همه ادیانی می‌شود که از سوی خداوند به وسیله پیامبران در اختیار مردم قرار گرفته است. سال‌ها قبل از صدرا، سید مرتضی علم‌الهدی دین اسلام را «کل ما يدعو إليه نبینا محمد» دانسته است (علم‌الهدی، ج ۲، ص ۲۷۰). آشکار است که در هر دو تعبیر فوق تعین و شناخت دین به نحوی بر تعین و شناخت پیامبر متفرع گردیده است.

علی‌رغم اینکه تعریف فوق به ادیان حق آسمانی ناظر است و شامل آنچه به طور متداول ادیان بشری یا زمینی نامیده می‌شوند، نمی‌گردد؛ صدرا عملاً گاهی کلمه دین را بر غیر ادیان آسمانی هم اطلاق کرده است (صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۱۷).

از سوی دیگر در میان مراتب دین، ناظر به مرتبه نفس‌الامری و دین مرسل به نبی نیست و به مرتبه ابلاغ دین از سوی رسل به مردم و مرتبه واصل به مردم التفات دارد. همچنین مرتبه مکشوف دین به واسطه حجت درونی و عقل و فطرت را شامل نمی‌شود و ظاهراً مرادف با نقل است؛ مگر آنکه حجیت رسول درونی را به گونه‌ای بتوان در «ما جاء به النبی» گنجانند و بر آن پای فشرده که نبی ظاهری و نقل، خود مردم را به اعتقاد و تبعیت از رهنمود عقل فراخوانده است؛ هم‌چنان که خاستگاه ارسال رسل و ضرورت انزال کتب و شریعت، حکم عقل است.

۱.۲.۳. مقصود صدرا از دین

شاید مهم‌ترین وجه در ناتوانی تعاریف سه‌گانه فوق و بسیاری دیگر در تحدید نفس‌الامر و ماهیت دین آن باشد که اساساً یافتن یک حد جامع و مشترک اعتباری برای دین که خود ماهیتی اعتباری دارد، دشوار یا حتی شاید بتوان گفت ناممکن است (جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۲۷).

علی‌رغم این مشکلات، می‌توان مقصود صدرا از دین را به هنگام تبیین وی در باره دلیل لزوم ارسال رسل و دین رصد کرد. او مقصود از ارسال رسل و وضع شرایع را سامان

بخشی به معاش و معاد خلق می‌داند (صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۷ و ۳۹۱). امر عالم تنها با وجود قانون سامان می‌پذیرد؛ چرا که انسان برترین نوع و عصا هستی به انسان است و معیشت انفرادی و مستقل از دیگران برای او امکان ندارد تا حدی که گریزی از تشکیل اجتماع و تعاون و مشارکت با دیگران ندارد. چنین اموری با تعامل و همکاری و هماهنگی میان آدمیان ممکن است که این نیز به نوبه خود محتاج به سنت و قانون است. همین نیاز بشر را محتاج قانونگذار می‌کند. قانونگذار باید قانونی را که سامان بخش به زندگی اجتماعی انسان‌هاست در اختیار آنان قرار دهد. این قانون چیزی جز همان دین نیست (همان، ج ۴، ص ۱۳۸).^۱ او در تشبیهی دیگر نفوس انسانی را به سان بیمار و زمین را به سان بیمارستانی می‌داند که تنها پزشکانش انبیایی هستند که از سوی خداوند برای مداوای آن بیماران آمده‌اند (همو، الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۱۲). البته صدرا برهه‌ای در کنارشان جامعه‌شناختی دین، به نقش آن در سعادت و تکمیل قوای نظری و عملی نفس انسان اشاره می‌کند (همو، شرح الهدایة الاثیریة، ص ۳۸۴) و گاهی هم صراحتاً اصلاح حال امت‌ها را هدفی عرضی می‌داند و قرب به خداوند و وصول به لقای پروردگار را هدفی ذاتی می‌شناسد (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۷).

این تبیین‌ها به همان میزان که می‌تواند مبین ضرورت ارسال دین و پیامبر باشد، نشان از ماهیت دین دارد. تا آنجا که می‌توان گفت دین قانون و برنامه‌ای است که از سوی پروردگار و به واسطه انسان برگزیده‌ای که نبی یا رسول نامیده می‌شود به منظور سامان بخشی به امور فردی و اجتماعی خلق در حین حیات و پس از آن و رساندن آنان به کمال و سعادت شایسته شان - در دو بعد نظری و عملی نفس - فرستاده می‌شود.

۲. اسلام و ایمان

صدرا با عباراتی از قبیل «الدین دینان؛ الاسلام و الایمان» (همان، ج ۴، ص ۳۸۹)، "دین" را بر هر یک از اسلام و ایمان اطلاق می‌کند. اکنون باید از وی پرسید که چه نسبتی را میان این دو مفهوم قائل است؟

در پاسخ باید گفت عبارات متعدد صدرا صراحتاً حکایت از تفاوت‌های این دو مفهوم با یکدیگر دارد. در نگاه وی اسلام از سنخ اقرار و اعتراف زبانی و ایمان از قبیل معرفت

است (همان، ج ۱، ص ۵۴۳؛ ج ۴، ص ۳۸۹). از این رو اطلاق دین بر هر یک از ایمان و اسلام ناظر به دو مرتبه از دین است. اسلام در رتبه آغازین و ایمان در رتبه‌ای بالاتر قرار دارد. به تعبیر دیگر ایمان غیر از اسلام است و کمال بیشتری نسبت به آن دارد. هر مؤمنی، مسلمان هم هست ولی هر مسلمانی لزوماً مؤمن نیست (همان، ج ۲، ص ۵۱۳). اسلام شخص به لحاظ حدوث، بر ایمانش مقدم است و تا زمانی که شخص مسلمان نشود مؤمن به شمار نمی‌آید. احکامی مانند ارث بردن و به ارث گذاشتن، ازدواج و داد و ستد با مسلمانان، حرمت جان، مال و فرزندان از پیامدهای اسلام است و امکان اجتماع اسلام با نفاق در یک شخص همواره وجود دارد. با به زبان آوردن دو شعار توحید و پذیرش رسالت پیامبر می‌توان در اسلام وارد شد و از فواید احکام فوق بهره‌مند گردید و تنها با ترک بدون عذر یکی از ضروریات دین یا اعلان دشمنی و ستیز با ائمه معصومان (ع) و امامان منصوب از سوی پیامبر (ص) می‌توان از اسلام خارج شد. اما ایمان نوری معنوی و هدایتی از سوی خداوند برای انسان گرفتار در ظلمت طبیعت است که بر خلاف اسلام قابل شدت و ضعف است و می‌توان انسان‌ها را بر اساس میزان برخورداری از آن طیف بندی کرد (همانجا).

صدرا تفاوت میان اسلام و ایمان را به قدری فراوان می‌داند که می‌نویسد:

فرق از زمین و آسمان حاصل است میان اسلام زبانی و ایمان قلبی. نه هر کسی که به لفظ اقرار نماید به ارکان دین وی مؤمن است؛ اگر چه به ظاهر احکام مسلمانان بر او جاری است. مؤمن حقیقی آن کسی است که عارف به خدا و ملائکه خدا و کتاب‌های خدا و رسولان خدا و روز آخرت باشد که «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء/۱۳۶) و این ایمان عظیمی نوری است که خدای تعالی از خود بر دل مؤمن می‌افکند و بدان نور هر یک از این نورهای عالم غیب را ادراک می‌کند (همو، رساله سه اصل، ص ۶۴).

او تفاوت مرتبه اسلام با ایمان و برتری مرتبه ایمان نسبت به مرتبه اسلام را ضمن تمسک به سخنان پیامبر این گونه بیان می‌کند:

پیامبر فرمود: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله، بنابراین حضرت در اسلام آنان به مجرد آن دو شهادت بسنده کرد و آنان را به معرفت خداوند به نحو تحقیقی تکلیف نفرمود و از همین قبیل است سخن خداوند

متعال «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات/۱۴)؛ زیرا خداوند به اسلام آنان حکم و ایمان را از آنان نفی ساخت ولی به کفر آنان حکم نکرد. پس دانسته می‌شود که مرتبه ایمان، مرتبه‌ای جز مرتبه اسلام است (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۲).

صدرا این اسلام را - که اکنون بر یکی از ادیان الهی اطلاق می‌شود - گاهی به جای ایمان به کار برده، آن را اعتقاد به گزاره‌های عقلی و قوانین کلی معلوم به برهان می‌شناسد و اهل اسلام را در دو دسته جای می‌دهد؛ گروهی که با شناخت عقلی یا عرفانی به اسلام راه یافته‌اند و گروهی که از باب تقلید به آن روی آورده‌اند (همان، ص ۱۴۹).

۳. اقسام گزاره‌های دینی و نسبت آنها با یکدیگر

ما می‌دانیم که دین در قالب گزاره‌ها در اختیار انسان‌ها قرار می‌گیرد. از این رو شناخت این گزاره‌ها می‌تواند در معرفت ما به دین تأثیرگذار باشد. در این میان صدرا هم از دسته بندی گزاره‌های دینی سخن می‌گوید و هم از نسبت آنها با یکدیگر.

۱.۳. اقسام گزاره‌های دینی

صدرا دین را دارای سه دسته گزاره و مقام معارف، احوال و اعمال می‌داند. معارف همان اصولند و احوال را در پی دارند. احوال نیز اعمال را به ارث می‌گذارند. معارف از سنخ معرفتند و شامل علم به خداوند و صفات و افعال و کتب و انبیا و نیز علم به روز قیامت می‌شود. احوال ناظر به اخلاقیات هستند و اعمال ناظر به تکالیف و باید و نبایدها (یعنی شریعت به معنای خاص) (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۴۹؛ کسر الاصلانم الجاهلیة، ص ۸۵-۷۷).

۲.۳. نسبت گزاره‌های دینی با هم

اهل ظاهر معتقدند معارف به جهت احوال و احوال به هدف اعمال مطلوبند. از نگاه اینان اعمال اصلی هستند و رتبه احوال و معارف متناسب با خدمتی است که به اعمال می‌توانند ارائه دهند. در مقابل اهل ظاهر دیدگاه دیگری بر آن است که اعمال مطلوب برای احوال و

احوال مقصود بالعرض و در خدمت معارفند. بنابراین معارف افضل از دو قسم دیگرند. صدرا خود این دیدگاه دوم را پذیرفته (همان) و می‌گوید:

معارف همان اصولند و احوال را در پی دارند. احوال نیز اعمال را ایجاب می‌کنند. بنابراین معارف به سان درختان با قوای اصلی آنها از قبیل قوه غاذیه و منمیه‌اند. احوال هم به منزله شاخه‌ها و برگ‌های آن درختند و اعمال همچون نتایج و میوه‌های آن درختند (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۸۳).

هر مقام و منزلی ... از علم، حال و عمل انتظام می‌یابد. علم، اصل است و حال را به دنبال دارد و حال هم عمل را در پی خواهد داشت (همان، ج ۳، ص ۳۸۶).

او گاهی فایده اعمال شرعی را مقدمه‌سازی برای آماده کردن قلب جهت دریافت معارف از راه تصفیه قلب از کدورات و امراض و حجاب‌ها و فراهم آوردن زمینه شناخت حق و آگاهی از پروردگار و صفات و افعالش می‌داند (همان، ج ۴، ص ۳۲۴ و ۳۶۶) و گاهی دیگر غایت از عمل را علم دانسته، مقصود از اعمال را تخلص و تصقیل نفس می‌داند و علم را تکمیل و تنویر نفس و در رتبه‌ای بالاتر از عمل جای می‌دهد:

هدف از عمل نیز همان علم است؛ زیرا مقصود از اعمال چیزی جز تخلص و صیقل دادن نیست و این کجا و تکمیل و تنویر کجا؟ علم همان معرفت خدا و صفات نیک و افعال عظیمایش یعنی فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و انبیای اوست... (همو، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۱۴۳).

فائده همه اعمال شرعی، در ابتدا تطهیر قلب از دنیا، سپس ادامه این طهارت است و اصل طهارت و صفا از آنجا که امری عدمی است، به خودی خود (فی نفسه) مقصود نیست و از رهگذر [در پی داشتن] معرفت [خداوند و ...] مقصود است. (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۶، ص ۱۰۴).

چنانچه پیداست هر دو دیدگاه سه حوزه را برای حضور دین پذیرفته‌اند؛ «معارف و علوم» یعنی همان عقاید، «احوال» یعنی همان گزاره‌های اخلاقی و «اعمال» یا همان بایدها و نبایدهای فردی و اجتماعی که قابل انطباق با آموزه‌های فقهی و حقوقی‌اند.

۴. مراتب دین

تاریخ گواهی می‌دهد که تاکنون ادیان متعددی از سوی خداوند در اختیار بشر قرار گرفته

است. اما آیا همه آنها در یک مرتبه قرار داشته‌اند؟ آیا دین همواره روند ثابتی را پیموده است یا اینکه باید از تکامل دین سخن گفت؟ در این صورت معیار تکامل چیست؟ در میان ادیان موجود کدام یک از ادیان کامل‌تر از ادیان دیگر است؟ صدرا در قبال چنین پرسش‌هایی معتقد است دین همواره به تناسب تکامل انسان‌ها روند تکاملی را سپری کرده است. کهن‌ترین دین به کسانی اختصاص داشت که عقول آنها از مرتبه حس فراتر نرفته بود و غیر محسوس را نمی‌شناختند. آنان در پاسخ به راهنمایی‌های حضرت نوح همدیگر را به رها نکردن الهه خود و بت‌های پنج‌گانه محسوس و خود ساخته فرا می‌خواندند. به گفته صدرا شناخت اینک که چنین دینی بالضروره فاسد است برای چنان اشخاصی محال است. صدرا به خوبی متذکر می‌شود که همینان بالبداهه می‌دانند که بتی خود ساخته هرگز نمی‌تواند خالقشان باشد و از همین رو باید گفت آنان از پاسخ فوق در قبال دعوت حضرت نوح هدف دیگری داشته‌اند. صدرا شش وجه را به عنوان وجوهی که احتمالاً برخی یا همه آنها مقصود عبده اوئان بوده است ذکر می‌کند. وجه مشترک همه این وجوه آن است که اینان نتوانسته‌اند از عالم محسوسات فاصله بگیرند و همچنان حتی پس از ارشادات پیامبر الهی بر استغراق در عالم محسوسات پای می‌فشارند (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۱۷). صدرا معتقد است در کنار این معضلی که جوامع اولیه به آن گرفتار بودند، ادیان الهی در اصول بنیادین یکی و بدون اختلاف بوده، عملاً به دینی واحد باز می‌گردند. آیا نمی‌نگری که ادیان همه پیامبران و اولیا صلوات الله علیهم و رحمته و اتباع هر یک از آنان واحد بوده است. هیچ اختلافی از آنان در اصول معارف و احوال مبدء و معاد نقل نشده است. (همو، الحکمة المتعالیة، ج ۵، ص ۲۰۵).

به دیگر سخن؛

هیچ اختلافی میان آنان (پیامبران) در علوم الهی و اصول ایمانی نیست. طریقتشان و دینشان واحد است و اختلاف شرایع آنها در مسائل فرعیه عملیه است که با اختلاف زمان‌ها و اوقات مختلف می‌باشند (همو، اسرار الآیات، ص ۱۰).

و البته در این میان دین الهی نیز همگام با سلوک انبیا روند تکاملی را سپری کرده است و دین اسلام کامل‌ترین آنهاست.

دین از روزگار حضرت آدم؛ برگزیده خداوند تا زمان پیامبر اسلام، همگام با سلوک انبیا در مسیر حق تعالی، روندی تکاملی داشته است. تا اینکه پیامبر ما همه مسالکی را پیمود که انبیای گذشته از آنها گذر کردند... به گونه‌ای که عنایت الهی او را در بر گرفت؛ زیرا خداوند در میان انبیا او را به محبوبیت برگزید و در قرب به خداوند به کمالیت در دین رسید (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۶۱).

۵. مراتب انبیای الهی

حال که دین مراتب تکاملی داشته است، آیا باید از تکامل و درجات انبیا و مراتب رهبران دین هم سخن گفت؟ پاسخ به این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که مقایسه کمال یک دین نسبت به دین دیگر، می‌تواند منوط به آگاهی کافی نسبت به مرتبه پیامبر آن دین در میان مراتب انبیا باشد. ما می‌دانیم که آیاتی از قبیل «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» (بقره/۲۵۳) بر ترجیح درجه برخی از انبیا بر برخی دیگر گواهی می‌دهند؛ اما این درجات کدامند؟ صدرا در پاسخ به این پرسش انبیا را - با وجود تفاوت بی‌شمار و طبقات فراوانشان در منازل قرب به خداوند و دوری از غیر او - در چهار درجه جای می‌دهد:

درجه نخست؛ از آن پیغمبری است که هر چند اعلام و الهام به او رسیده، از او به دیگران منتقل نشده است. چنین پیغمبری از درجه نبوت تجاوز نکرده، به مقام رسالت نرسیده است. این درجه به اولیا اختصاص دارد؛ یعنی کسانی که علوم نظری بدون اکتساب در قلبشان حاصل است؛ هر چند از سبب موقع این علوم بر قلبشان نیز آگاهی ندارند. البته اسم "ولی" قبل از اسلام بر اولیا اطلاق نمی‌شد و آنان به انبیا نامور بودند.

درجه دوم؛ از آن پیغمبری است که علاوه بر دریافت الهام و اعلام الهی، عامل ارسال آنها را نیز در عالم خواب می‌بیند. به عقیده صدرا، پیامبر اسلام شش ماه قبل از بعثت را در چنین درجه‌ای بودند. از این رو در این زمان نبی بودند و به مقام رسالت نائل نشده بودند.

درجه سوم؛ از آن نبی‌ای است که با گذر از مراتب فوق، بر شنیدن سخن ملک و دیدنش در بیداری و دعوت طایفه‌ای کوچک یا بزرگ مأمور شده است؛ چنانکه حضرت یونس به ارشاد جامعه‌ای که صد هزار یا بیشتر جمعیت داشت، مأمور گشت (صافات/۱۴۷).

درجه چهارم؛ به گروهی از پیغمبران اختصاص دارد که افزون بر مراتب فوق، امامت خلق را بر عهده دارد و صاحب شریعت و دین مستقلی است و از پیغمبر دیگری تبعیت نمی‌کند. پیامبران اولی‌العزم در این درجه جای دارند (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۵-۴۲۳). صدرا انبیای این درجه را چنین می‌شناسد:

نبی شخصی کامل در جزء نظری از رهگذر دریافت الهام از خداوند است. زمانی که رسالت نیز برای او محقق شد در قوه نفسانی نیز کامل می‌گردد. هنگامی که صاحب شریعت و عزم هم گردید، واجد همه کمالات خواهد شد و به سان پروردگاری انسانی که اطاعتش بعد از اطاعت خداوند واجب است، می‌شود (همان، ص ۴۴۱).

حتی میان این دسته از انبیا نیز مراتبی وجود دارد که موجب تفصیل برخی بر دیگری می‌شود. او گواه بر این تفاوت مراتب را نوع معجزات انبیای الهی می‌شناسد:

پس بنگر به مراتب معجزات رسولان و انبیای بزرگ تا بدان بر کمال اوصاف و درجات جایگاه‌های آنان نزد خالق و فرستنده آنها استدلال کنی. اما حضرت ابراهیم از آنجا که "اواه" و "حلیم" بود به او اطفای آتش به وسیله آب بردباریش اعطا شد تا آنجا که آتش بر او خنک و ایمن شد. اما حضرت موسی از آنجا که حدت و شدت خشم بر او غلبه داشت برتری بر آب به او اعطا شد تا آنجا که آب را شکافت... این معجزه در برابر معجزه حضرت ابراهیم قرار داشت. اما سرور ما و سرور پیامبران و برگزیدگان از آنجا که از برترین مزاج به لحاظ خلقت و کامل‌ترین مردم از رهگذر خلق و خوی (بردباری و خشم) بود بر افلاک شفاف مسلط گردید و به رتق و فتق آنها و صم و شق شان پرداخت و این از باب مناسبت اعتدال و همانندی کمالات بود. بر این اساس اضداد را با اضداد دفع و بر آنها چیره شد؛ هم چنان که آهن را با آهن (چکش و...) آماده و پرداخته می‌سازند. (همو، الوارادات القلیة، ص ۱۱۵-۱۱۴).

صدرا در تفسیر سوره یس وجه برتری پیغمبر اسلام را بر دیگر انبیا این گونه بیان می‌کند: پیامبر ما حضرت محمد جامع همه شئون - ظاهری و باطنی - انبیا و برخوردار از کمالات گوناگون و حالات پنهان و آشکار آنانست. خداوند او را به همه اشیا بر کبار انبیا و پیامبران اولی‌العزم برتری بخشید و او را بر اسباب کرامات و کمالات

ولایت داد؛ به گونه‌ای که هیچ کس را این چنین اعطا نکرد و دشمنان و منکرانش را به طرق گوناگون جسمانی و روحانی به هلاکت رساند (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۸۱).

صدرا وجه تفضیل پیغمبر اسلام بر حضرت موسی را نیز این گونه بیان می‌کند:

میان دو نبی تفاوت است. یکی در حالی آمده است که به‌ذاته نور است و همراه او کتابی قرار دارد؛ اما با نبی دیگر تنها نوری از کتاب است. همچنین تفاوت است میان شرافتی که پیامبر اسلام از ناحیه اکرام خداوند واجد شد و شرافتی که به دیگر انبیا اعطا شده است؛ چنانکه در مقام شرافت بخشی به حضرت موسی فرمود: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (اعراف/۱۴۵)؛ در حالی که در تشریف پیامبر اسلام فرمود: «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم/۱۰) و امتش را چنین شرافت داد: «أَوْلَيْتُكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» (مجادله/۲۲)، پس تفاوت است میان پیامبری که به کتابت مواظ در الواح مشرف شد و پیغمبری که امتش به کتابت ایمان در قلوبشان شرافت یافتند (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۱).

صدرا یکی از وجوه امتیازات پیامبر اعظم اسلام بر سایر رسولان الهی را قرار گرفتن ایشان در بالاترین مرتبه ایمان می‌داند. براین اساس پیامبر اسلام از دو مرتبه عینی و غیبی ایمان فراتر رفته به ایمان عیانی نائل آمده است. ایمان عیانی از اختصاصات قرآنی است و پیامبر در لیلۃ المعراج بدان تشریف یافت؛ به گونه‌ای که در آن ذاتش به ذات پروردگار و صفاتش به صفات پروردگار و افعالش به افعال خداوند مومن و همه وجودش به وجود پروردگار ایمان آورد (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۶۱).

سرانجام صدرا معتقد است اعظم سعادات به طور مطلق برای اجود استعدادات و اکمل کمالات اختصاص به اشرف ارواح یعنی حقیقت محمدیه و قطب مطلق و حقیقی - در برابر دیگر انبیا که قطب اضافیند - دارد (همان، ج ۶، ص ۲۶۸). علوم سایر انبیا ماخوذ از صحایف ملکوت آسمانی و به حسب مقامات آنان است؛ در حالی که علم پیامبر اسلام گاهی از خود خداوند و در مقام «مع اللهی» است و گاهی نیز بدون واسطه جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب است. این تفاوت سبب شده است که کتب دیگر انبیا، قرآن و کلام الله نامیده نمی‌شود (همو، الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۹۰). آنچه بر رسول الله (ص) نازل

شد، قرآن و فرقان بود؛ اما دیگر کتب آسمانی صرفاً فرقان بودند. تفاوت بین قرآن و فرقان همانند تفاوت عقل بسیط و عقل تفصیلی نفسانی است (همان، ج ۷، ص ۲۳).

۶. مراتب امت‌های انبیا

حال که صدرا از تکاملی بودن مراتب دین بر اساس مراتب تکاملی انسان‌ها سخن می‌گوید (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۱۷ و ج ۳، ص ۱۹۱) باید به این مسئله نیز پاسخ بگویید که مراتب تکاملی امت‌های دین‌های متعدد تاریخی چگونه بوده است؟ این مسئله از آن رو شایسته تأمل است که با شناخت امت‌های کامل‌تر، می‌توان نسبت به دین و تشخیص دین کامل‌تر، از شناخت بیشتری برخوردار شد.

به عقیده صدرا استعداد انسان‌ها از زمان حضرت آدم تا زمان پیامبر اسلام همواره در ترقی بوده است و به گواهی آیاتی از قبیل «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران/ ۱۱۰) و «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره/ ۱۴۳) و «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي» (مائده/ ۳) امت آخرین نبی برتر از سایر امت‌هاست (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ تفسیرالقرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۹۱) درجات معرفت انسان‌ها به خداوند، ملائکه، کتب، رسولان الهی و روز قیامت در زمان‌های مختلف به حسب کمال و نقص و قوه و ضعف انسانی متفاوت بوده است؛ و هر چه به عصر آخرین نبی نزدیک می‌شویم معارف مزبور نیز به درجه اکمل، اقوی، اتم و اصفی نزدیک می‌شوند. همین معارف در امت‌های پیامبران پیشین - که خود بهترین امت‌ها بوده‌اند - مشوب به حس، خیال، وهم و عقل بوده است.^۲ در روزگار حضرت آدم عقاید در قالب حسیات و مانند آن جای داشت؛ چرا که اساساً نور حس بر آن امت‌ها سیطره یافته بود. از این رو آنان اصحاب رصدهای فلکی و کوکی بودند. بیشتر آنان اصنام را عبادت می‌کردند و بر تجرید معارف دین و اصول یقین از اجسام توانایی نداشتند. آنان به خداوند هم در قالب اصنام و به سان اجسام‌ایمان آورده و چنین خدایی را عبادت می‌کردند. امت موسی دارای عقاید مبتنی بر خیال بودند؛ زیرا نور خیال بر آنان مستولی بود تا آنجا که رهنمودهای پیامبرشان نیز آنها را بر تجرید عقایدشان از

خیال سود نبخشید و سرانجام آنان را به طلب رویت خداوند کشانید و موسی آنها را به پیغمبر آخر الزمان بشارت می‌داد. بر امت عیسی نور عقل و حکمت و تجرید (و نه نور حقیقت و توحید) غلبه داشت. آنان خداوند و ملکوت را مجرد و منزله از عالم ماده و اعیان مادی می‌دانستند. البته ایمانشان به حدی نرسید که خداوند و ملکوت را از هر یک از تجسیم و تنزیه مجرد سازند؛ در حالی که نور حقیقت خداوند و ملکوت را از هر یک از تجسیم و تنزیه، مزاوله و مزایله مجرد بخشیده است. چنین نوری فوق نور حس، خیال و عقل است و طورش و رای این اطوار سه گانه است (همان، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۱). حضرت ابراهیم (ع) که فاتح باب توحید و شیخ موحدان و ابو العارفين است از نور حس، به «کوکب» تعبیر می‌کند؛ همچنانکه با تعبیر «قمر» از نور خیال و با تعبیر «شمس» از نور عقل یاد می‌کند (اشاره به آیات «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ (۷۶) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لِي رَبِّي لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ انعام: ۷۸-۷۶) آن حضرت با تعبیر «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین» (انعام/۷۹) از همه آن حجاب‌ها عبور کرده، خصوصیت امت اسلام را در دعای خود این گونه بیان می‌کند: «و من ذریتنا امة مسلمة لک» (بقره/۱۲۸).

به باور صدرا نور احمدی (ص) [معارف ارائه شده از سوی پیامبر اسلام] در اصلاّب عقاید عقول امت‌های متقدم و رحم استعدادهای نفوس گذشتگان همواره از طوری به طور دیگر و از حالی به حالت دیگر منتقل می‌شده است تا اینکه با ظهور اسلام به نهایت و غایت خود بار یافت (همان، ج ۳، ص ۱۹۳). اسلام برای این امت، دین و طریقی است که به وسیله آن به ایمان حقیقی می‌توان دست یافت. ایمانی که افزون بر آنکه به منزله ایمان در سایر امت‌هاست، ویژگی دیگری هم به همراه دارد که قبل از این حاصل نبوده است. او حقیقت دین را سلوک سبیل خداوند با خروج از وجود مجازی برای وصول به وجود حقیقی می‌داند. انسان در میان همه موجودات بر این امر مختص شده است و این امت از میان سایر امت‌ها بدان برانگیخته شده است (همان، ج ۷، ص ۱۶۱).

۷. مراتب دین داران

آیا میان دین داران معتقد به یک دین هم می توان از درجات و مراتب و برتری بعضی از متدینان نسبت به برخی دیگر سخن گفت؟ پاسخ مثبت به این پرسش به معنای آن است که حتی متدینان به یک دین هم شناخت واحدی از آن دین ندارند و گاهی به قدری از یکدیگر در این زمینه فاصله می گیرند که ممکن است آنچه توسط یکی، دین تلقی شود توسط دیگری به عنوان مرتبه نازلی از دین تلقی شود.

به هر روی صدرا در موارد فراوانی متعرض طیف های دین داران و مقایسه مراتب آنها با یکدیگر شده است. گاهی دین داران را به «عوام»، «خواص» و «خواص الخواص» (همان، ج ۴، ص ۲۴۰-۲۳۹) یا «اخصین» (همو، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۷) تقسیم می کند و برهه ای دیگر آنان را در پنج مرتبه «عوام»، «متکلمان»، «حکمت پیشگان و فیلسوفان»، «عارفان» و «کملین از عرفا» جای می دهد. در این مجال تنها دیدگاه صدرا نسبت به این پنج مرتبه پرداخته خواهد شد؛ چه اینکه به نظر می رسد مراتب سه گانه تقسیم نخست نیز قابل انطباق بر همین مراتب پنج گانه اند. در پایان نیز اشاره ای به نسبت مراتب مزبور با مرتبه «پیامبران و امامان معصوم» خواهد شد.

۱.۷. مرتبه عوام از دین داران

صدرا در باب مرتبه عوام دین داران می گوید: «بدان که بیشتر مردم، بلکه همه آنها جز اندکی، خردشان ناتوان و اندیشه شان کوتاه است. بر اندیشه در ذات، صفات و معنای اسمای الهی توانایی ندارند» (همان، ص ۱۲۳) و در باب معرفت به دین در رتبه عوام بوده، به نحوی بر قوای حسی خود تکیه می کنند (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۷۷؛ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۰۳). خردشان در زمینه شناخت ویژگی های خداوند، به سان شناخت مگسی از خالق خود است که اگر به او عقلی ببخشند و بگویند؛ خالق تو، بال، پر و دست و پا و توانایی پرواز ندارد؛ در پاسخ خواهد گفت: چگونه خالق من ناقص تر از من باشد؟ آیا ممکن است آفریدگار من، بی بال و پر، زمین گیر و ناتوان از پرواز باشد؟ آیا ممکن است من دارای ابزار و قدرتی باشم، اما او با اینکه خالق من است، فاقد آنها باشد (همانجا)؟

دین‌داری عوام به منزله تصدیق کودک نسبت به سخنان پدرش مبنی بر برتری حضور در مکتب از حضور در میدان بازی (ملعب) است؛ همچنانکه کودک از وجه‌این برتری چیزی نمی‌داند، عوام متدینان هم صرفاً با تقلید و تصدیق گفتار انبیا و اولیا به دین گرایش می‌یابند و همچون اطمینان بیمار به سخنان طبیب به گفتار پیشوایان خودایمان می‌آورند (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۵، ص ۳۵۲). از این رو برای عوام مردم جز اعتقاد به گفتار پیشوایان، دینی نیست (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۶، ۵۵۴). روشن است که دین‌داری مبتنی بر تقلید، محدودیت‌هایی را نیز در پی دارد:

اما مقلد، چون نایبایی است که نیازمند راهبرست. البته آن نایبنا نمی‌تواند در همه دانسته‌ها و افعال راهبر از او پیروی کند. تقلید تنها در امور ناقصه و افعال دینه‌(نه عقاید) است. بنابراین نایبنا ممکن است راهبری شود ولی به اندازه‌ای محدود و چون مسیر تنگ و تیز چون شمشیر و باریک‌تر از مو گردید، پرنده (راهبر) می‌تواند بر آن مسیر پرواز کند؛ اما نمی‌تواند دیگری (نایبنا) را از آن عبور دهد. همچنین است زمانی که مجال، دقیق و چون آب لطیف گردد که عبور از آن تنها با شنا ممکن باشد، در این هنگام چه بسا کسی که بر شنا توانایی دارد، از به همراه بردن دیگری بازماند. پس اگر راهبر را چون پرنده‌ای بدانیم که در اوج عالم ملکوت و در فضای آسمان جبروت پرواز می‌کند یا چون شناگری که در دریای حقایق و معانی شنا می‌کند، دیگر نایبنا نمی‌تواند از او پیروی کند (همو، الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۴۶).

صدرا چنین دین‌داری را کسی می‌شناسد که هر چند به تکذیب گزاره‌های دینی روی نیاورده است؛ اما قلبش نیز با نور معرفت گشایش نیافته و روزنه درونش به عالم ملکوت بسته مانده است. این‌گونه دین‌داری منشأ ارتکاب برخی اعمال صالح و مبدأ صدور برخی خیرات و ادای امانات و انجام افعال نیکی می‌گردد و می‌تواند به اصلاح قلب و تصفیة آن و فراهم آوردن زمینه دریافت معرفت به وجه کامل‌تر و به مرور به ایمان حقیقی بینجامد (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۱۲). علی‌رغم این قبیل تعابیر درباب دین‌داری عوام و مقلدانه، باید التفات داشت که تحصیل ایمان تفصیلی برای همگان ممکن نیست و به تعبیر صدرا: «اگر بر همه کس دانستن حقائق دین و معارف اهل یقین واجب باشد، حرج لازم می‌آید» (همو، رساله سه اصل، ص ۱۰۱).

۲.۷. مرتبه متکلمان

به گفته صدراممکن است در دین داری عوامانه شبهات، حیلها و به تعبیر دیگر بدعت‌هایی رخنه کند که موجب تحلیل و سستی پایداری شخص دین‌دار گردد. باید با ترفندهایی این مفسد را دفع و دین‌داری را استوار ساخت. علم کلام و متکلم عهده‌دار این مسئولیت‌اند. از این‌رو میان متکلم و عوام از متدینان در اصل اعتقاد تفاوتی نیست؛ جز اینکه متکلم بر طرق دفع بدعت‌ها تسلط دارد (همو، تفسیرالقرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۶). همه حرمت و عزت متکلمان، وام‌دار وجود ملحدان و شک و شبهه‌های آنان است. گویی اگر آن رهنان نبودند، بدین پارسایان هم نیاز نمی‌افتاد. صدرا درجه نخست دین‌داری را به عوام و درجه دوم را به متکلمان اختصاص می‌دهد و ویژگی درجه نخست را آن می‌داند که از باب تقلید و تسلیم و تهی از هرگونه بصیرت کشفی و معرفت کسی (اعم از برهانی یا جدلی) بوده، صرفاً ایمان زبانی است که فائده‌اش ایمن بخشی به صاحبش از شمشیر و تیغ در دنیا است. درجه دوم مستفاد از صناعت جدل و طریق متکلمان است و فایده آن حراست عقیده از منکران و مفسدان و رهنان راه حق است. در این درجه انشراح و انفتاحی (برای قلب) نیست و تنها صاحبش را از عذاب اخروی نجات می‌بخشد (همان، ج ۶، ص ۲۳۱).

صدرا در حالی که چنین جایگاهی را برای علم کلام و متکلمان قائل است و خود به ادله تحریم روی آوری به علم کلام پاسخ می‌دهد (همو، الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۲)، گلایه‌های بسیاری از برخی متکلمان و پاره‌ای از مدارس کلامی دارد؛ تا آنجا که نسبت به برخی از آنان به ستوه آمده، آنان را رهن توشه دین عوام از متدینان می‌داند:

هر کس اراده شناخت خداوند، صفت و افعالش و معرفت ارسال پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی و کیفیت نشئه آخرت و احوال انسان بعد از مرگ و دیگر اسرار مبدء و معاد از طریق علم کلام و طریق مناظره را دارد، همانند کسی است که با تورم بدنش تنومند می‌نماید. متکلمان در حقیقت اهل بدعت و گمراهی، پیشوایان جهل و رذالتند. شر آنان بر اهل دین و ورع و ضررشان بر عالمان است. این طایفه مجادله کننده و اهل مخاصمه کسانی هستند که در حالی به معقولات می‌پردازند که محسوسات را نمی‌شناسند و براهین و قیاسات را در حالی اقامه می‌کنند که ریاضیات

را نمی‌شناسند و در الاهیات سخن می‌گویند؛ اما از طبیعیات چیزی نمی‌دانند...
(همانجا).

چنین متکلمانی با به‌کارگیری عباراتی که در اوج فصاحت قرار دارد و الفاظی زیبا و دلچسب، آرای باطل و سخیف خود را تزئین و با خطوطی خوش و در بهترین اوراق کتابت می‌کنند. جوانان و عوام را گرد می‌آورند و این اندیشه‌های باطل را در قلوبشان تزریق می‌کنند. با وجود اینکه دارای عقول ناقص و افهام قاصرند، ادعا دارند که اسلام را یاری می‌رسانند و دین را تقویت می‌کنند. به گفته صدر تا امروز هرگز شنیده نشده است که حتی یک یهودی یا نصرانی و یا مجوسی به دست آنان مسلمان شده باشد (همان، ۳۶۴-۳۶۳). او دستاورد بسیاری از متکلمان در باب گزاره‌های عقیدتی را این سان بیان می‌کند:

حقا که بسیاری از متکلمان که از راه بحث و گفتگو و طریق مجادله و مباحثه در ذات و صفات و افعال حق و کتب و رسل وی سخن می‌گویند، صفتی چند از برای معبود خود اثبات می‌کنند که اگر از برای رئیس دهی اثبات کنند بخواهد رنجید. و جمعی بر وجهی ذات حق را تصور کرده‌اند که جوهر نفس که واپس‌ترین جواهر عالم ملکوت است از آن اشرف است، بلکه طبیعت که جوهری است ساری در همه اجسام به بساطت و شرافت اقرب است از آنچه ایشان وی را معبود خویش انگاشته‌اند. و همچنین توحید را بر وجهی تصور کرده‌اند که کسی نفی شریک از طباخ و خباز و درودگر و بنا نماید و ملائکه خدا را چنان تعقل نموده‌اند که مردمان مرغان پرواز کننده را چنان تصور نمایند. و همچنین پیغمبر خدا را در دانستن کتاب و وحی زیاده از آنکه کسی به تقلید از دیگری معانی فراگیرد، ندانسته‌اند، فرق نزد ایشان همین است که وی مقلد جبرئیل است و دیگران مقلد بشر و ندانسته‌اند که تقلید داخل علم نیست... (همو، رساله سه اصل، ص ۱۰۴-۱۰۳).

او گاه تعابیر گزنده‌تری را در مورد متکلمان اشعری و برخی دیگر از چنین عوام فریبانی به کار می‌برد:

غرض آنان در علم، اصلاح نفس و تهذیب باطن و تطهیر قلب از صفات و ملکات ناشایست نیست؛ بلکه خواهان ریاست و جاه و کشاندن مردمان به سوی فتاوا و قضاوت‌های خود است. از همین روست که نفاق خود را پنهان می‌دارند و با اهل

حکمت و معرفت دشمنی می‌ورزند ... نهایت پاسداری آنها از دین در این سخن است که حکمت ضلال و اضلال است و فراگیری آن بدعت و وبال می‌باشد. علم نجوم از اساس باطل است ... در طب منفعتی نیست و برای هندسه هم حقیقتی وجود ندارد. بیشتر دانش‌های طبیعی کفر و زندقه است و اهل آن ملحدان و کافراند... (همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۲۰۲-۲۰۱).

صدرا یادآور می‌شود که التفات به برخی کلمات متکلمان و اشتغال به آنها حرام است و باید ضمن خودداری از این اشتغال، به ظواهر شریعت اکتفا کرد (همو، *الشواهد الربوبیة*، ص ۲۷۱) او این قبیل متکلمان را توصیه می‌کند که همچون عوام متدینان به دین عجائز و تقلید بسنده کرده، از گفتن "لاندری" خودداری نکنند (همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۲۰۱). او میزان علم کلام را چیزی جز جدل نمی‌داند و در مقایسه ایمان متکلمان و عوام می‌نویسد: «هزار مرتبه ایمان اجمالی که مقلد را هست بهتر از آن است که به میزان متکلم قرآن و حدیث را بسنجی» (همو، *رسالة سه اصل*، ص ۸۱).

این ناخرسندی‌های صدرا بدان می‌انجامد که بار دیگر متذکر شود که عاقلان هرگز عمر خود را به اشتغال به گفته‌های این قبیل متکلمان نمی‌گذرانند (همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۱، ص ۷۸). او خود از اینکه بخشی از عمرش را به گفتگوهای بیهوده کلامی مشغول داشته، این گونه استغفار می‌کند:

من بسیار استغفار می‌کنم از اینکه پاره‌ای از عمرم را در تتبع آرای متفلسفه و مجادلان متکلم و تدقیقاتشان و فراگیری جریزه‌های آنان در گفتار و تفنن‌هایشان در بحث، تباه ساختم؛ تا اینکه سرانجام با نورایمان و تایید خداوند منان برایم آشکار شد که قیاس آنها عقیم و راهشان غیر مستقیم است (همان، ص ۱۱).

۳.۷. مرتبه حکمت پیشگان و فیلسوفان

صدرا دسته دیگری از دین‌داران را کسانی می‌داند که با اعتماد به تصدیق برهانی به دین اعتقاد پیدا کرده‌اند (همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۱، ص ۲۵۵). اینان همواره و در هر حوزه‌ای با روش برهانی مجهولاتشان را به معلوم تبدیل می‌کنند؛ هم‌چنان که متکلمان از صنعت جدل غالباً بهره می‌برند و عوام به خطابه اکتفا می‌کنند. به تعبیر صدرا، حکمت برهانی به کاملین مقربین، موعظه خطابیه به اهل سلامت و اصحاب یمین و مجادله برای

دفع شبهه‌های گمراهان از اصحاب شمال و مکذبان روز قیامت اختصاص دارد (که متکلمان عهده‌دار این مسئولیتند) (همو، *الحکمة المتعالیة*، ج ۷، ص ۸۶-۸۵). رهبران دینی هم به این تفاوت‌ها داشته‌اند و مأمور بودند با هر کسی به فراخور افق درکش سخن بگویند (همو، *شرح اصول کافی*، ج ۳، ص ۴۸۲). حکیمان مسلمان معمولاً آیه «اذعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/۱۲۵) را بر همین اساس می‌نگرند. ابن‌سینا در این راستا می‌گوید:

بخوان به سوی پروردگارت یعنی [به سوی] دیانت راستین با حکمت؛ یعنی برهان و آن برای کسی است که می‌تواند آن را بر دوش کشند، و با موعظه نیکو یعنی خطابه [بخوان] و آن برای کسی است که دستش [از برهان] کوتاه است و جدال کن با آنان به شیوه‌ای پسندیده؛ یعنی با آراء مشهوره و مورد پسند (ابن‌سینا، *الشفاء، الخطابة*، ج ۷، ص ۶).

صدرا نیز ذیل همین‌ایه می‌گوید:

خداوند رسولش را درایه «اذعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/۱۲۵) دستور داد... پس دعوت به حکمت برای قومی و موعظه برای گروهی دیگر و برهان بر طایفه دیگری است. و این به سبب اختلاف قرایح مردم و تفاوت عقول آنهاست. پیامبر فرمودند: ما گروه انبیا مأموریم با مردم به قدر عقولشان سخن بگوییم... بنابراین حکمت و برهان مانند گوشت در شمار اغذیه مردان قوی جثه و تنومند است. موعظه برای مبتدیان به سان شیر برای اطفال و جدل برای منحرفان از طریق مانند دارو برای بیمار است تا اینکه مداوا گردیده به مزاج اصلی اش بازگردد تا معده اش بتواند به هضم غذا پردازد. بنابراین اگر طفل از غذای بزرگان تناول کند هلاک می‌شود. بیمار اگر از غذای انسان‌های سالم میل کند بیماریش مضاعف می‌گردد وای بسا به هلاکش بینجامد. حال قرایح مردم نیز چنین اختلافی دارد که موجب اختلاف دعوت و تعلیم پیامبران می‌شود. (همو، *شرح اصول کافی*، ج ۲، ص ۴۸۱؛ *الحکمة المتعالیة*، ج ۹، ص ۳۰۲-۳۰۱).

اساساً مقتضای هدایت‌نامه الهی آن است که مردم گام‌به‌گام از ضلالت و گمراهی به وادی ارشاد بیایند (همو، *مفاتیح الغیب*، ص ۳۸۳) و از همین روست که گاه پیشوایان دینی

هر یک از سه صنعت جدل، خطابه و برهان را برای یک شخص و در سه مرحله به کار می‌بردند؛ چنانکه امام صادق زندق مصری را این گونه راهنمایی کرده است:

و بدان که [امام] صادق در احتجاج بر او [کافر مصری] سه مسلک را پیمود. جدل را در آغاز، خطابه را در ادامه و سرانجام برهان. این روش امام از باب تدرج در هدایت و ارشاد و عمل به دستور خداوند به پیامبرش درایه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بوده است؛ زیرا غرض امام صرفاً تعجیز و الزام وی نبوده است؛ بل غرض اصلی امام همان گونه که شأن پیامبر و امام است، راهنمایی خلق و تعلیم آنها و خارج ساختن آنها از ورطه نادانی، حیرت و ظلمت است (همو، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۹).

این هدایت گام به گام می‌تواند به نوعی حاکی از ایستادن نبودن عقلانیت در حوزه دین باشد و نشان دهد که پیشوایان دینی موظفند مردم را به میزان رشد عقلیشان راهنمایی کنند. اگر فهم شخص در وهله نخست، جدلی است از جدال احسن برای ارشادش استفاده می‌شود و هنگامی که همو در وادی خطابه و طالب اقناع باشد با او از همین باب سخن گفته می‌شود و سرانجام برهه‌ای که از زلال برهان جرعه نوشید، بر دین هم باید ردای عقلانیت متناسب پوشاند.

البته صدرا در تفسیر سوره یس، جدل را همچون شعر و مغالطه غیر مفید یقین و ظن می‌داند و معتقد می‌شود تنها در صورتی که بتوان به نحوی جدل را به برهان یا خطابه بازگرداند می‌توان یقین یا ظن را از آن انتظار داشت. او معتقد است در آیه ۱۲۵ سوره نحل، خداوند جدل را نه به عنوان قسیم برای برهان و خطابه؛ بلکه صرفاً ملحق به آن دو ذکر کرده است، به گونه‌ای که عملاً به یکی از آن دو می‌انجامد (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۳۳۹-۳۳۸).

دلیل صدرا بر اینکه جدل - بما هو جدل - در هدایت علمی و تکمیل نفوس دخالتی ندارد، جز آنکه به برهان یا خطابه باز گردد، آن است که مقصود از جدل، صرفاً غلبه بر خصم و پیروزی بر دشمن است و از این رو به آورد و پیکار می‌ماند که بر خدعه و نیرنگ مبتنی است (همان، ص ۳۴۰). صدرا شان پیشوایان دینی را برتر از به کارگیری سخن شعری یا خطابی مجرد از یقین می‌داند (همو، شرح اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۹).

۴.۷. مرتبهٔ عموم عارفان

صدرا از دین‌داری مبتنی بر شهود به عنوان مرتبه عارفان دین‌دار یاد می‌کند و در تفاوت این مرتبه با مرتبه دین‌داری مبتنی بر برهان - پس از تذکر برتری این دو مرتبه بر رتبهٔ دین‌داری عوام و متکلمان - چنین می‌گوید:

و گروه سوم: از برهان یقینی - همچون طریق حکیمان - بهره می‌برد. فایدهٔ آن حصول معرفت حقیقی به مبدأ قیوم و صفات و افعالش است و گروه چهارم از ریاضات و معادات و ترک تعلقات و نیز زهد حقیقی نسبت به دنیا و طیبات آن مدد می‌گیرند. فایدهٔ این دین‌داری وصول به جناب حق و مشاهده صفات و اسما و افعال خداوند است (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۱).

به دیگر سخن، فیلسوف در پی معرفت دینی است و این معرفت را با نظر به اموری چون طبیعت عالم و امکان و افتقارش به علتی که مرجح وجودش (بر عدمش) باشد و با التفات به لوازم این علت مرجح از قبیل رحمت و جود و هدایت خلق از طریق ارسال رسل و انزال کتب و پاداش و کیفر در معاد کسب می‌کند؛ ولی عارف موجود حقیقی و صفات و آثارش را مشاهده می‌کند و برای افعال و آثار دیگر وجودی استقلالی نمی‌بیند. هیچ شی‌ای را نمی‌بیند جز آنکه حق را در آن می‌نگرد؛ هر چند آینه‌ها و مرئی در صفا و کدورت با هم تفاوت دارند. چنین دینداری، عبدی است که انوار احدیت بر قلبش مستولی شده و سواطع عظمت الهی در قلبش ظاهر شده و کوه منیتش متلاشی گردیده است. به گفتهٔ صدرا بر چنین شخصی ولی، صدیق و شهید اطلاق می‌شود (همان، ص ۲۳۳-۲۳۲).

۵.۷. مرتبهٔ عارفان و واصلان کامل

صدرا از مرتبهٔ دیگری از دین‌داران نیز یاد می‌کند که بر همه مراتب فوق برتری دارد. اینان در محضر شهودشان واحد قهار را به وصفی می‌بینند که مبدأ اشیاء و غایت آنها، اول و آخر و ظاهر و باطنشان بوده، عاقبت همه امور به سویش باز گشته و سیر سایرین و سفر مسافرین الهی بدان می‌انجامد. این مرتبه از دین‌داری حد و منتهی ندارد. صدرا در مقام مقایسه این مرتبه و سه مرتبهٔ دین‌داری عوام، متکلمان، فیلسوفان و عارفان گروه نخست را مانند پوست بیرونی گردو و گروه دوم همچون پوست درونی آن تشبیه

می‌کند. طایفه سوم نیز مانند مغز و چهارمین طایفه به سان روغن فراهم آمده از آن مغز هستند. تنها صلاحیت پوست بیرونی آن است که مدتی گردو را در بر می‌گیرد و از آسیب رسیدن به آن جلوگیری می‌کند. در عین حال همین پوست اگر تناول شود، مذاق را تلخ می‌کند و اگر به عنوان هیزم به کار رود، صرفاً دود آتش را بیشتر می‌سازد. اگر هم به حال خود در خانه رها شود، فضای خانه را تنگ می‌کند. به گفته صدرا:

توحید لسانی هم این چنین بی‌فایده و کثیرالضرر است. ظاهر و باطنش مذموم است و تنها تا هنگام مرگ قالب و بدن انسان را ایمن نگه می‌دارد. توحید منافق به بدنش از شمشیر جنگاورن مصونیت می‌بخشد؛ زیرا آنان مامور به بازخوانی قلوب مردم نیستند. و شمشیر جسم یا همان پوست بیرونی را از آسیب می‌رساند و انسان بعد از مرگ از این جسم مجرد می‌شود و از این رو فایده‌ای برایش از آن ایمان باقی نمی‌ماند (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۷).

این در حالی است که پوست داخلی گردو در مقایسه با پوست بیرونی فایده بخش است و مغز آن را ایمن می‌دارد و از فساد آن جلوگیری می‌کند. به هنگام جدا شدن از آن نیز می‌تواند به عنوان هیزم به کار رود. با وجود این در مقایسه با خود مغز از فایده کمتری برخوردار است. از این رو باید گفت:

اعتقاد مجرد از کشف (برهان و مشاهده) نیز همین گونه در مقایسه با اعتقاد زبانی پرفایده و در مقایسه با اعتقاد مبتنی بر کشف و مشاهده (و برهان) - که از طریق انشراح صدور و اشراق نور حق در آن حاصل می‌شود - کم ارزش است و اما مغز گردو به خودی خود در مقایسه با پوست آن نفیس بوده تا آنجا که گویا مقصود از گردو همان است. البته در مقایسه با روغن موجود در آن، از وجود عصاره‌های دیگر تهی نیست. ایمان گروه سوم (فیلسوفان و عارفان) نیز علی‌رغم اینکه مقصدی عالی برای سالکان است، در مقایسه با کسانی که غیر حق را نمی‌نگرند، از شوب ملاحظه غیر خداوند و التفات به غیر او خالی نیست (همانجا).

۶.۷. مرتبه پیامبران و امامان معصوم

صدرا تفاوت مرتبه تدین انبیا، حکیمان و عارفان و عوام را نیز ذکر کرده است. برترین درجه از ایمان و معرفت از آن انبیاست؛ زیرا از طریق نزول معارف الهی و فیضان حقایق ربانی بر عقول پاک و نوری شان بدون معاونت معلم بشری فراهم آمده است. مرتبه بعد،

از آن حکما، عرفا و عالمان ربانی است که به مراتب علم و عرفان نائل و به حقایق ایمان واصل شده‌اند. پایین‌ترین رتبه از آن نفوس ساده‌ای است که موجبات تمرد و استکبار از پذیرش حق در آنان بروز نکرده است؛ همان سان که عوام از مسلمانان دعوت الهی را از باب انقیاد و تسلیم لبیک گفته‌اند و نصایح و مواعظ را در باب اتیان طاعات و عبادات و ترک معاصی گردن نهاده‌اند (همان، ج ۷، ص ۴۰۶-۴۰۵).
صدرا بار دیگر این تفاوت را چنین گفته است:

مردم در باب ایمان به خداوند و روز قیامت و ملائکه و پیامبران و کتاب‌های آسمانی و پیشوایان دینی و... بر سه دسته‌اند؛ زیرا یا آن ایمان را از راه الهام الهی و وحی و بدون تعلیم بشری فرا گرفته‌اند و این مرتبه پیامبران است و یا به مقام ایمان از طریق تبعیت و بدون تلاش فکری نائل شده‌اند و این مرتبه اولیا و صاحبان ابصار است. مرتبه سوم به حکیمان و عالمان علم نظری اختصاص دارد که از طریق تلاش فکری به آن ایمان دست یافته‌اند، اما اهل تقلید از دست‌یابی به حقایق ایمانی باز مانده‌اند، بل تنها به چیزی شبیه آنها رسیده‌اند و از این رو در آخرت به قسمی از رحمت خداوند و تفضلش که متناسب با این معارف است، دست می‌یابند... (همان، ج ۷، ص ۱۷۴-۱۷۳).
او امام معصوم را عالم ربانی و عارف به حقایق اشیا - کما هی - می‌داند و همنشینی و تبعیت از وی را برای پیروانش، دین می‌داند. به تعبیر دیگر؛

دینی برای غیر عالم ربانی جز تبعیت و تقلید از او نیست و اطاعت او عین اطاعت خداوند است؛ زیرا عالم حقیقی، بصیر به امر دین است و راه خداوند را با گام‌های علم و یقین می‌پیماید؛ در حالی که غیر عالم فاقد بصیرت است... (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۷-۵۷۶).

امام، راهبر بصیر و اهل تقلید همانند نابینایی هستند که امام آنها را به مقصد می‌رساند. چنین پیروی صرفاً باید از امام تبعیت کند؛ همچنانکه نابینا را دین و رأیی در تعیین مسیر و مطلوبش نیست و صرفاً تابع کسی است که او را دستگیری می‌نماید (همانجا).

نتیجه

نوشته‌های صدرا آکنده از توجهات وی به مفهوم دین و متدین است. به طور خلاصه می‌توان گفت:

۱. صدرا اگرچه در چهل و چند سالگی ریشه لغوی دین را «عادت و شأن» می‌داند؛ در شصت و پنج سالگی به این نتیجه رسید که معنای «طاعت» قابل ارجاع به معنای «عادت و شأن» نیست و باید از هر یک از این معانی به عنوان معنای ریشه‌ای دین سخن گفت و کاربرد دین در این دو معنا را برآمده از اشتراک لفظی دین در دو معنای موضوع له دانست.
۲. به‌رغم اینکه ظاهر برخی عبارات صدرا مجال این برداشت را فراهم می‌سازد که دین همان «تسلیم»، «ایمان» و «شریعت» است؛ اما تعریف مرضی وی از دین عبارت است از اینکه دین قانون و برنامه‌ای است که از سوی پروردگار و به واسطه انسان برگزیده‌ای که نبی یا رسول خوانده می‌شود به منظور سامان‌بخشی به امور فردی و اجتماعی خلق در حین حیات و پس از آن و رساندن آنان به کمال و سعادت شایسته‌شان - در دو بعد نظری و عملی نفس - فرستاده می‌شود.
۳. هر چند صدرا «دین» را بر هر یک از اسلام و ایمان اطلاق کرده؛ تفاوت‌های این دو با هم را از زمین تا آسمان می‌داند و موارد متعددی از این تفاوت‌ها را ذکر می‌کند.
۴. صدرا دین اسلام را دارای سه دسته گزاره و مقام معارف (اعتقادات)، احوال (اخلاقیات) و اعمال (فقهی - حقوقی) می‌داند. او - به خلاف اهل ظاهر - معتقد است که اعمال مطلوب برای احوال و احوال مقصود بالعرض و در خدمت معارفند. بنابراین معارف افضل از دو قسم دیگرند.
۵. به باور صدرا ادیان الهی در اصول بنیادین بدون اختلاف هستند و عملاً به دینی واحد باز می‌گردند. اختلاف شرایع آنها نیز در مسائل فرعیه عملیه است که تابع اختلاف زمان‌ها و اوقات مختلف است. گرچه دین از روزگار حضرت آدم تا زمان پیامبر اسلام، همگام با سلوک انبیا در مسیر حق تعالی، روندی تکاملی داشته است.
۶. صدرا انبیا را با وجود تفاوت بی‌شمار و طبقات فراوانشان در منازل قرب به خداوند و دوری از غیر او، در چهار درجه جای می‌دهد. پیامبر اسلام در نقطه اوج نبوت قرار دارد و دیگر انبیا در مراتب پایین‌تر قرار دارند؛ همچنانکه کتاب آسمانی مسلمانان هم قرآن است و هم فرقان؛ اما کتب دیگر انبیا فقط فرقان است.

۷. استعداد انسان‌ها در پذیر دین از زمان حضرت آدم تا زمان پیامبر اسلام همواره در ترقی بوده است و به گواهی آیاتی از قبیل «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران/۱۱۰) و «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره/۱۴۳) امت آخرین نبی برتر از سایر امت‌هاست (همو، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۴).

۸. صدرا در موارد فراوانی متعرض طیف‌های دین‌داران و مقایسه مراتب آنها با یکدیگر شده و آنان را در مراتب «عوام»، «متکلمان»، «حکمت‌پیشگان»، «عموم عارفان و واصلان از آنها» و «انبیاء و امامان معصوم» جای می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. گفتنی است آیه ۲۱۳ سوره بقره «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» و آیه ۵۹ سوره نساء «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» رفع اختلاف میان مردم را هدف از ارسال پیامبران معرفی می‌کند. آیه ۲۵ سوره حدید «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» نیز عدالت اجتماعی را فلسفه بعثت می‌داند.

۲. شاید سخنان صدرا در اینجا برای برخی این شائبه را ایجاد کند که وی خاستگاه و منشأ دین در امت‌های گذشته را حس، یا تخیل و یا ... می‌داند. ولی ظاهراً صدرا در اینجا صرفاً از مشوب بودن اذهان امت‌های گذشته به حس، خیال و ... در تحلیل معارف عرضه شده توسط انبیای سلف سخن می‌گوید. از این رو نباید این سخن را حمل بر آن کرد که در نگاه وی خاستگاه دین در آیین‌ها و امت‌های گذشته، رشد تخیل یا ... بوده و این قبیل امور باعث پدید آمدن آن دین‌ها شده‌اند. افزون بر این نباید بین انگیزه اقبال به دین و یا نادرستی تحلیل مردم از دین و حقانیت یا بطلان آن دین خلط نمود.

البته پنهان نیست که عبارت‌های صدرا از جهت دیگری رنج می‌برند؛ چرا که متذکر وجود مؤمنان موحدی در امت‌های گذشته (به ویژه مقربان و یاران پیامبران الهی)

همچون حواریون حضرت عیسی (نشده است که به توحید ناب و مجرد از حجاب‌های مزبور نایل بودند.

۳. البته صدرا متذکر تفاوت حجاب‌های حسی، خیالی و عقلی مزبور میان برخی فرق اسلامی با امت‌های قبل هم شده و گفته است: تلك الحجب كانت كلها موجودة في الامم السابقة غير مرفوعة عنهم و هي موجودة في هذه الامة متفرقة و بها افتقرت الى ثلاث و سبعين كما اخبر عنه النبي (ص) بقوله: «ستفترق امتی...» (همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۹۳).

منابع

ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفا، الخطابة، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ق.

ابن فارس، ابوالحسن احمد، معجم مقائیس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولیة، ۱۴۰۴ق.

ابن منظور، جمال‌الدین محمد، لسان العرب، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق.

جوادی آملی، عبدالله، دین شناسی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.

_____، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۶.

زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الاولى، ۱۳۹۹ق.

علم الهدی، سید مرتضی، الحدود و الحقائق، در رسائل السيد المرتضی، تقدیم السيد

احمد الحسینی و اعداد السيد مهدي الرجائي، ج ۲، قم، دارالقرآن الکریم، مدرسه آیه

الله العظمی الکلبایکانی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۵ق.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسرار الآيات، ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌جوی

تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، مرداد ۱۳۶۳.

_____، الحکمة المتعالیة، ج ۹-۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

_____، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجه‌جوی، ج ۷-۲، قم، بیدار، ۱۳۸۷.

- _____، رسالة سه اصل، تصحیح سید حسین نصر، انتشارات دانشگاه معقول و منقول تهران، ۱۳۴۰.
- _____، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجه‌ای، ج ۴-۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- _____، شرح الهدایة الاثریة، اصفهان، انتشارات مهدوی، بی تا.
- _____، الشواهد الربوبیة، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، ج ۲، مشهد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
- _____، کسر الاضنام الجاهلیة، تصحیح محسن جهانگیری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
- _____، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجه‌ای، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۳۰ق.
- _____، الواردات القلییة، تصحیح و ترجمه احمد شفیعیها، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸ ش.
- _____، عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- _____، طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۶، تهران، المكتبة المرتضویة، الطبعة الثالثة، ۱۳۷۵ ش.
- _____، فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۱، قم، دارالهجرة، الطبعة الاولى، بی تا.